

طرف سقراط و طرف ما (ملاحظات تاریخی سقراط درباره هویت ایران و ایرانی)

سیدموسی دیباج *

چکیده

پیشتر در مقاله‌یی تحت عنوان «اندیشه ایران در اندیشه سقراط (کنفرانس بزرگداشت فیلسوف یونانی سقراط، تهران/1380» استدلال نمودیم که در مکالمات افلاطونی، تصریحی بر حق ملت ایران و نیز حق دولت ایرانی دیده نمی‌شود. سقراط که انتظار داشت ایرانیان حکومت آتن را برسمیت بشناسند، در تأیید رسمی و باصطلاح دوزوری حکومت هخامنشی سخنی بصراحت نمی‌گوید. برغم اینکه افلاطون بیش از دیگر یونانیان با آزادمندی از شاعران و نمایشنامه‌نویسان و مورخان دیگر ملتها و در این میان بیشتر از ملت ایران یاد میکند، اما وی حقوق دموکراتیک آتنیها را مشروط به حفظ حقوق ملتهای دیگر از جمله ایرانیها و مصریها و مشروعیت دولتهای آنان نمیداند.⁽¹⁾ در نوشتار حاضر قصد ما این است که ویژگیهای خودشناسی آتنی را در نسبت با خودشناسی ایرانی تعریف و بازشناسی کنیم؛ افلاطون در اشعار خود گفته است: «سلام مرا به ساحلی که همسایه ماست برسانید.» بتعبیر فیلسوفانه آتن باید به مرزها کشیده شود تا خود را دریابد، زیرا مرزهای اندیشه آتنی و یونانی

139

* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران؛ adibadj@ut.ac.ir
تاریخ دریافت: 95/7/16 تاریخ تأیید: 95/10/19



برای خودشناسی و مطالعه تاریخ ایرانی اهمیت دارد و همانگونه که سقراط خود به بیگانه اجازه داده بود، بیگانه میتواند درباره ماهیت «حد»، از جمله حد و رسم انسان یونانی و غیر آن سخن بگوید.

به یاد بیاوریم زمانی که فایدروس به سقراط گفته بود: «سقراط! چه آسان میتوانی راجع به مصر و هر کشور دیگر که بخواهی داستان بسازی». قصد ما در نوشتار حاضر، پیروی متقابل از سقراط در این فقره نیست و نمیخواهیم وارد انشاء اسطوره‌یی و داستانی و یا تاریخی درباره یونان سقراط بشویم، بلکه مقصود تفسیر و تفصیل نظر سیاسی سقراط درباره ایران بخصوص با رجوع به رساله *آلکیبیدس* و رساله *قوانین* است.

کلیدواژه‌ها: سقراط، افلاطون، *آلکیبیدس*، *قوانین*، آیسخولوس، کوروش، هویت ایرانی، شعور تاریخی ایرانی، کنفرانس سقراط

* * *

مقدمه

دانش سقراط درباره ایران و نظامات حکومتی در ایران چگونه است؟ و تصور وی از ایرانیان که در برابر و در ابتدا باید پرسید که همسایگی یونانیانند چه میباشد؟ در *آپولوژی* کرفون از دلفی شنیده بود که میگوید دانایتر از سقراط نیست. سقراط در دادگاه سخن کرفون را به یاد دیگران می‌آورد، اما خود آن را انکار میکند. «خود دانم که از دانایی کمترین بهره را ندارم».^(۱) در پاسخی که خداوند به زبان سخنگوی پرستشگاه دلفی جاری ساخت مقصود صرفاً بیان این نکته بود که بی‌ارجی دانش بشر را عیان نماید و به گمان سقراط خداوند صرفاً از برای مثال، نام او را یاد کرد؛ یعنی خواست بگوید «داناترین شما آدمیان، کسی است که چون سقراط بداند که هیچ نمیداند.» بنابراین، دانستن به شیوه سقراطی تنها اندکی بیش از ندانستن است و از قبیل اعتراف به جهل خود عالم است.

با این حال ادعای ما این است که از لوازم شناخت خود و به اصطلاح خودشناسی سقراطی همانا ایران‌شناسی و خودشناسی ایرانی است و بیان خواهیم

۱۴۰



کرد که حد آگاهی سقراط به ایران، تجلی بالاترین مرتبه آگاهی وی است. آیا فیلسوف سقراط به حد و رسم هویت ایرانی و حدود ماهوی آن بنحو تام و تمام واقف بوده است تا ما بتوانیم با رجوع به آن حدود و تعریف قابلیت‌های تاریخی آن را منکشف سازیم؟ ما میدانیم جز به وساطت مفهوم که همان عمل انتزاعی کردن برای باز نمودن حد است یک تعریف فلسفی مکتسب نمی‌گردد و از مقدمات تعریف، امکان انتزاعی ساختن یک مفهوم یعنی غیروابسته ساختن آن از شرایط زمانی و مکانی فاعل شناخت است. بنابراین بدین شیوه می‌توانیم با این انتزاعی کردن مفهوم، سرانجام آن را قابلیت تاریخی بخشیم.

به هر حال شناخت تاریخی هویت ایرانی که در برابر هویت یونانی است؛ دشوار بوده است، زیرا اندیشه سیاسی یونانی که به تعصب تند آلوده بوده نمیتوانسته هویت و ماهیت دیگری را خوب بشناسد. اما سقراط در رساله سیاسی به بیگانه رخصت سخن در تعریف فلسفه موضوع سیاست یعنی ماهیت «حاکم» را داده است. ماهیت حکم یا فرمانروایی چیست؟ او به رسمیت می‌شناسد که بیگانه میتواند درباره یک پدیده انسانی و اجتماعی و مهمترین پرسش سیاسی سخن بگوید. اگر ایرانیها در چشم وی بیگانه محسوب میشدند، آیا میتوانستند به چنین پرسش سیاسی پاسخ گویند؟ ایرانیان توانستند نظام سیاسی باشکوهی را در مقایسه با نظام سیاسی آن بسازند؛ همچنانکه در رساله سیاسی بیگانه رخصت تعریف ماهیت نظام و عمل سیاسی را یافته است. پس سقراط که پدر فلسفه یونانی و فلسفه غربی است، بنا بر کدامین دلیل میتواند مرد سیاسی بیگانه را که به حلقه دیالکتیک شناخت و تعریف فلسفی از قدرت وارد شده است، دور و بیگانه و غیرخودی تلقی کند؟ در مقابل، آیا میل یونانیان، فرمانروایان و حکیمان بزرگ یونانی همچون سقراط به نظام سیاسی و شیوه عمل سیاسی و اجتماعی ایرانیان و شوق به جهان ماورائی آنان بر اندیشه سیاسی و عمل سیاسی مؤثر نبوده است؟ به این پرسشها در متن پاسخ داده خواهد شد.

در این راستا به دو رساله از مجموعه آثار افلاطون بیش از دیگر رسائل وی رجوع شده است. یکی رساله *آلکibiادس* است که در آن سقراط اهتمام دارد تا به

آلکیبیادس جوان معشوق نام‌آور و متهور خویش بیاموزد چگونه خویشتن را آماده بزرگی کند و این بزرگی و بزرگواری در مقایسه با شاه ایران شناخته میشود. دیگری رساله قوانین است که برغم سستی انتساب آن به افلاطون درباره تعریف آتنی از «خود» و امتیاز آتنی نکات بسیار دقیقی در آن آورده شده است.

بعقیده ما اقتضای عمل سیاسی والا، مجال وسیع و تأثیر آن بیرون از محدوده زمانی شناخته شده است. هر دولتمرد دانایی در پی متحقق ساختن ایده‌های خود در ضمن عمل سیاسی است و تا آنجا که ممکن باشد در پی توسعه میدان عمل خود است، اما ورای اراده سیاسی فرد، مجال وسیع تاریخی ظاهر میگردد و عمل سیاسی بدین شیوه والا و متعالی میشود. روح ایرانی هنوز سرگشته عمل سیاسی والا و آرزومند تمامیت امپراتوری جهانی خویش است و این روح با پذیرش اسلام مصفی‌تر و پاکیزه‌تر و فرهیخته‌تر و به مراتب برخوردارتر از شعور تاریخی و پرنیروتر در جستجوی مجال جهانی خود برای تحقق خویش است.

شوق سقراط در تعلیم آلکیبیادس

آلکیبیادس: سقراط گرامی، از من چه میخواهی و به چه امید همه جا سایه‌وار بدنبال من می‌آیی؟

سقراط: میخواستی بپرسی که به چه علت در عشق تو پایدار مانده‌ام. ... باید دلیری کنم و بکوشم تا اندیشه‌یی را که در دل دارم بر تو آشکار سازم. اگر میدیدم به مزایایی که اندکی پیش برشمردم قناعت میورزی و خواهان بیش از آن نیستی، یقین بدان که عشق تو را از دل بدر می‌کردم. ولی میدانم که اندیشه‌هایی دیگر در سر می‌پرورانی ...

... همین که در برابر آتنیان لب به سخن بگشایی همه را مفتون خود میسازی و ۱۴۲ بر آنان ثابت خواهی کرد که به مراتب بیش از پریکلس و همه سیاستمداران دیگری که تاکنون آمده و رفته‌اند در خور تجلیل و احترامی و آنگاه زمام امور شهر ما را بدست خواهی گرفت و پس از آن به دیگر یونانیان فرمان خواهی راند. ولی به یونانیان قناعت نخواهی ورزید و همه اقوام بیگانه را هم که در قاره ما بسر می‌برند زیر فرمان خود درخواهی آورد. آنگاه اگر همان خدا بار دیگر بگوید «آلکیبیادس، بر



قاره اروپا حکومت خواهی کرد، ولی به آسیا دست نخواهی یافت»، گمان میکنم زندگی را در نظر تو ارجی نخواهد ماند، اگر بدانی که همه اقوام و کشورها به زیر سلطه تو نخواهند آمد و نام و آوازه تو سراسر جهان را پر نخواهد کرد..... کوروش و خشایارشا هیچ مردی را در نظر تو قدر و اعتباری نیست. حدس و گمان نیست بلکه یقین دارم و تو خود نیز میدانی که راستی چنان است و شاید در این دم در دل میگویی «سقراط، همه این مطالب چه ربطی به پایداری تو در عشق من دارد؟».... گمان میکنم چنان نفوذی در تو دارم که به همه آن آرزوها بی من نمیتوانی رسید و معتقدم که به همین جهت خداوند تاکنون به من اجازه نداده بود با تو گفتگویی آغاز کنم و چشم به راه اجازه الهی بودم.... باید مرا بر دیگر مردمان برتری نهی، زیرا نه سرپرست و خویشانت میتوانند تو را برای رسیدن به آرزوهایت یاری کنند و نه دیگر کسان، بلکه این کار تنها از من برمی آید البته به یاری خدا.^(۳)

اینک باز نوبت آن میرسد تا مرتبه‌یی از دیالکتیک آگاهی از خود و آگاهی از دیگری و بیگانه ظاهر شود. سقراط میپرسد: ای آلکیبیادس، بگو بینم شرم نداری از اینکه زنان دشمنانمان بهتر از ما میدانند که ما چگونه باید باشیم تا به خود حق بدهیم که در مقام رقابت با آنان برآییم؟ سقراط میخواهد به معشوق خود که شاگرد او نیز هست پیاموزد چه باشد و چگونه باشد. او میخواهد آلکیبیادس را از مقام فرماندهی آتنی به فرماندهی جهانی که میتواند بر آسیا مسلط شود، ارتقا دهد.

تربیت نفس و اعتراف به مرتبت دیگری

سقراط به آلکیبیادس میگوید، بدان که اگر دانش و توانایی کافی بدست نیآوری و از تربیتی درست برخوردار نگردی بر آنان پیروز نخواهی شد و چون آلکیبیادس میخواهد بداند تربیت درست چیست، سقراط در پاسخ به آلکیبیادس میگوید: باید به یاری همدیگر تحقیق کنند که تربیت درست چیست و چه باید کرد. مراد وی این نیست که تنها معشوق او از تربیت بی‌نصیب است و سقراط چنان نیست. میان این دو حرمان فقط یک فرق است و آن اینکه بنابر ادعای سقراط، سرپرست سقراط بهتر و داناتر از سرپرست آلکیبیادس است که خود سقراط [یا پریکلس] است. امام و هادی و

۱۴۳



سال هفتم، شماره سوم
زمستان ۱۳۹۵
صفحات ۱۶۰-۱۳۹

سیدموسی دیباج؛ طرف سقراط و طرف ما (ملاحظات تاریخی سقراط درباره هویت ایران و ایرانی)

سرپرست سقراط خدایی است که «تا امروز اجازه نداده بود با تو سخن گویم».^(۴) تحقیق کنیم و ببینیم «خود» یعنی چه؟ هنگامی که من و تو با یکدیگر ارتباطی برقرار می‌سازیم و بدان منظور زبان را بکار می‌بریم، آن ارتباط فقط میان روح من و روح تو برقرار می‌گردد. ای آلکیبیادس بدان که مخاطب سقراط رخساره تو نیست، بلکه خود آلکیبیادس، یعنی روح آلکیبیادس است.

... آلکیبیادس پسر کلیناس جز سقراط پسر سوفرونیکوس و فانیارته نه در گذشته عاشقی داشته است و نه امروز هواخواهی دارد. کسی که به تن آلکیبیادس دل باخته است، عاشق آلکیبیادس نیست، بلکه چیزی را دوست دارد که مال آلکیبیادس است. عاشق روح آلکیبیادس تا هنگامی که روح وی خواهان خوبی است از او روی برنمیگرداند، حتی چنانچه گل جوانی وی به پژمردگی گراییده باشد.^(۵)

سقراط سعی در حفظ معشوق خویش دارد و او را به اشاره نوید می‌دهد که اگر نگذارد مردم آتن پژمرده‌اش کنند و زیبایی خود را نگاه دارد، هرگز دامن او را از دست نخواهد نهاد؛ «ولی بیم آن دارم که در رام کردن ملت آتن بکوشی و تباه گردی، چنانکه بسی از آتینان در این راه تباه گردیده‌اند.»

سقراط از آلکیبیادس می‌پرسد: آتینان را علیه کدامیک از آن دو به جنگ برخواهی انگیخت؛ علیه شهری که به حق و از روی عدالت چنان کرده است یا علیه آنکه بی‌عدالتی روا داشته است؟ چنانچه جنگی مخالف همه قوانین باشد، افتخارآمیز نخواهد بود.^(۶)

این هشدار سقراط در برابر نظر مورخانی چون پلوتارک است که بدون هیچ قید و شرطی به تأیید جنگ یونان و اسکندر علیه ایران پرداخته‌اند. مراتبی اینچنین ارزشمند از تجلیل روح ایرانی در آثار افلاطون و گزنفون وجود دارد و می‌تواند همچنان در شناخت هویت ایرانی سودمند باشد. گزنفون کوروش را سرمشق دیگران میدانند و افلاطون به حال ایرانیان غبطه‌ها می‌خورد! غبطه خوردن یونانی به ایران، مردم و شاه آن ریشه‌دار و تاریخی است و سرانجام چنان می‌شود که به

وساطت تربیت ارسطو اسکندر که در تحقق آرزوی یونانی بسیار میکوشد، در سعیمی دو چندان به بزرگان ایرانی و ایرانیان تشبه میکند بنحوی که لوسیاتوس (لوکیاتوس) وی را در تقلید از ایرانیان ریشخند میکند.

سقراط به آلکیبیادس یادآور میشود که امری مهمتر از عدل و افتخار و نیکی و سودمندی وجود ندارد. مردمان درباره اینکه چه کسی عادل است و چه کسی ظالم، یا کدام عمل موافق عدل است و کدام عمل مخالف آن هم با خویشتن و هم با یکدیگر اختلاف نظر دارند. این اختلاف نظرها درباره عدل و ظلم و اینکه چه کسی عادل یا ظالم است، خود همواره موجب جنگ و خونریزی بوده و چاره‌ی جز این نبوده است. «از هومر شنیده‌یی که مردمان بسبب اختلاف نظر درباره عدل و ظلم، خون یکدیگر را ریخته‌اند.» و «چنانکه میدانی علت همه آن جنگها اختلافی است که مردمان آکائی و ترویای، یا اودیسه و خواستگاران پنه‌لوپه بر سر عدل و ظلم با یکدیگر دارند.» بعقیده سقراط، اختلاف عقیده‌یی که مردمان در مورد ماهیت مرد عادل دارند، بینه‌یی کافی است بر اینکه بدان مطلب دانا نباشند. برای سقراط منشأ اینگونه خطاها «نادانی» است و برای کوروش منشأ همه خطاها دروغ است. دو اصل بسیار مهم «دانایی» و «راستی» دو منشأ بسیار مهم و دو معیار و ممیز در دیدگاه انسان یونانی و انسان ایرانی درباره سیاست و مردم است. از دیدگاه یونانی، نادانی درباره مهمترین امور، منشأ بزرگترین و ننگ‌آمیزترین خطاهاست و در دیدگاه ایرانی نیز دروغ مادر همه خطاها و کژیهاست.

[ای آلکیبیادس] تو درباره این امور دچار تردیدی و هر دم تغییر عقیده میدهی؟... و این خود دلیل است بر اینکه نه تنها درباره مهمترین امور نادانی بلکه در عین نادانی، خود را دانا مپنداری؟... میدانی چه حال وحشت‌باری داری؟.... تو در این راه تنها نیستی، بلکه همه کسانی که اداره امور شهر ما را بدست دارند چنینند به استثنای قلیل که شاید سرپرست تو پریکلِس یکی از آنان است.

اما آلکیبیادس چه باید بکند؟ آیا او باید برای آمادگی خویش با هم‌میهنان آتنی و یونانیش درهم آمیزد و خود را با آنها درخور سازد و خویش را از آنها بشمرد تا بتواند برتر از سربازان و زیردستان خود بشمار آید؟! سقراط او را از آمیزش با

۱۴۵



سیدموسی دیباج؛ طرف سقراط و طرف ما (ملاحظات تاریخی سقراط درباره هویت ایران و ایرانی)

هم‌میهنانش برحذر میدارد و در مقابل، وی را راهنمایی میکند که همواره مراقب حال سرداران دشمن باشد و بکوشد تا بر آنان برتری یابد.

آلکیبیادس بجا و بدرستی می‌پرسد: سقراط، آن دشمنان چه کسانی هستند؟
پاسخ سقراط نیز بسیار روشن و بی‌پرواست: «مگر نمیدانی که وطن ما در حال جنگ دائمی با اسپارتیان و شاه ایران بسر میبرد؟»
این پاسخ سقراط صادقترین حکم سیاسی سقراط است که در تاریخ به عرضه شهود و بیان آمده است.

کرامت معنوی انسان ایرانی و حرمت حریم دیگری

کوروش گفته بود در دفاع خود جز راستی چیز دیگر مگوی تا زشت‌ترین گناهان را مرتکب نشده باشی. به تصدیق کبریاس، همه کوشش کوروش برای تصحیح و تهذیب نفس بوده است. مورخان معتقدند که فضایل پاسارگادیهای آریایی که از زمان سرازیر شدن آریاییها در طی دوهزار سال در منطقه ایلام گسترده شده بودند نسبت به اقوام دیگر دلشیتتر بوده است. اخلاق و جدیت در امر اخلاقی، اجتناب و تنفر از دروغ و کژی و حس قناعت و کوشش برای زندگی و احترام به زندگی دیگران از جمله امتیازات پاسارگادها بوده است. سقراط به پاکی تخم نیای شاهان ایرانی اشاره میکند. آلکیبیادس از تبار اریزکس است که از نسل زئوس است. سقراط میگوید: نخست بگذار پادشاهان اسپارت و ایران را با سیاستمداران خود بسنجیم تا ببینیم در تبار از اینان کمترین یا نه؟ مگر نشنیده‌ایم که شاهان اسپارت از تبار هراکلس و پادشاهان ایران از تخمه هخامنشند و نژاد این هر دو به پرسه‌اوس فرزند زئوس می‌رسد؟

... آلکیبیادس گرامی، نیای من نیز دایدالوس است ولی همه نیاکان آنان تا زئوس، مانند خود ایشان، پادشاه و پادشاه‌زاده بوده‌اند... در حالی که ما مردمانی عادی هستیم و ۱۴۶ پدرانمان... اگر تو اجداد خود و سالامیس وطن اریساکس یا اگینا وطن نیای بزرگت آیاکوس را در برابر اردشیر، پسر خشایار شاه، نمایش دهی بی‌گمان بر تو خواهند خندید. پس نیک بنگر تا ببینی که ما از حیث تبار و تربیت تا چه پایه از آنان کم‌تریم. مگر نمیدانی که شاهان اسپارت مردانی را که بر اعمال شاه نظارت دارند بر مراقبت زنان خود می‌گمارند تا مبادا شاه آینده جز از نژاد هراکلس در وجود آید و شاه ایران در



برتری نسبت به دیگر مردمان بر پایه‌ی بی است که هیچکس ظن آن نمیبرد که ولیعهد را پدر جز او باشد... همین که فرزند ارشد شاه دنیا می‌آید، ملکه برایش جشن می‌گیرد و هر سال نیز در تمام آسیا روز تولد او جشن گرفته میشود، اما از تولد ما حتی همسایه باخبر نمیگردد و حتی او بدست خادمه نالایق سپرده نمیشود.

همچنانکه خدایان اروپایی هیچ نژاد خاصی را بعنوان انسان سیاسی برگزیده انتخاب نکرده بودند، انسان ایرانی، انسان منبعث امپراتوری هخامنشی نیز مبتنی بر ایده هخامنش یا کوروش نواده او نیست. این انسان متعلق و منحصر به گروههای آریایی یا تیره پاسارگادی نیست. این انسان در عمل سیاسی همچون انسان کلی یونانی است و نباید فراموش کنیم آن در پیدایش چهارصد سال مقدم بر متون گفتارهای افلاطونی و متافیزیک ارسطویی است. از طرف دیگر، تاریخ به ما میگوید امپراتوری هخامنشی با اصل دوست شهر آتنی مخالفتی نداشته است؛ چنانکه آتنیان مانند شهرهای دیگر از لیدیا، دریای اژه و یا شهرهای آشوری و بابلی به اراده سیاسی جهانی هخامنشی تمکین مینمودند. مشکل ایران و آتن، وجود آیینهای زئوسی و آپولونیایی و هومری و یا تمرین دموکراسی نبود. چه فرقی برای دولت هخامنشی داشت که سوفکلس بر آتنیان حکمرانی کند یا اسپارتی، مهم پذیرش نیروی سیاسی جهان کل‌گرایی است که ایرانیها موفق به ساخت و ابداع آن شده بودند.^(۷)

اندرز سقراط به آلکیبیادس، به نیروی برتری مادی، سیاسی و اجتماعی و حتی معنوی ایرانیان اشاره دارد: «اگر هوای زمامداری کشور ما را به سر داری، نباید در این اندیشه باشی که از میدان مبارزه با شاهان اسپارت و ایران پیروز بدر آیی».^(۸)

سقراط میدانند که ثروت و مکنت ایران را نتوان با ثروت‌های یونانی قیاس نمود: «اسپارتیان بیش از همه یونانیان سیم و زر دارند و شاه اسپارت بیش از همه مردمان آن ولایت، زیرا بیشتر سیم و زری که به اسپارت میرود در گنجینه شاه گرد می‌آید... و اگر با دارایی ایرانیان و شاهان ایرانی سنجیده شود ناچیز مینماید... اگر به ثروت و شکوه و جلال و قباهای سلطنتی و جامه‌های فاخر و بوهای خوش و خدمتکاران ایرانیان نظری بیفکنی، شرمسار خواهی شد.» با این وصف آلکیبیادس نباید تنها به رقابت در نیروی فیزیکی و مادی بیندیشد. سقراط او را به ترغیب و تشویق در

۱۴۷



سیدموسی دیباج؛ طرف سقراط و طرف ما (ملاحظات تاریخی سقراط درباره هویت ایران و ایرانی)

تمثل به بزرگان ایرانی میخواند. اما بدین امر اکتفا نمیکند و به اهمیت طهارت و پاکی در تربیت روح ایرانی اشاره میکند، زیرا شاهزادگان و بزرگزادگان ایرانی همچون کوروش، اسرار حکمت زرتشت، پسر هرمز و خداپرستی و آیین کشورداری را می آموزند و عادلترین مردمان آنها را بر آن میدارد که در همه عمر جز راست نگویند. آنکه از خویشتنداری بهره‌ی به کمال دارد به ایشان می آموزد که تن به اسارت هوی و هوس درندهد، بلکه به آزادی و آزادگی خوی گیرد و بیش از همه مردمان بر شهوات و آرزوهای خود تسلط یابد نه آنکه به بندگی آنها گردن نهد و این بدان معنی است که علو مرتبت روحی و تزکیه نفس، موجب چشم‌پوشی از امور دنیوی و نادیده گرفتن قدرت مادی و مالی است.

پس بنیاد مبارزه علیه بیگانه در تربیت و تزکیه نفس و آمادگی مادی و مهمتر از آن، آمادگی معنوی و کرامت انسانی است به هنگام تفکر درباره «خود» بیم آن می‌رود که از «آن» غفلت ورزیده و نادانسته بجای «خود» به چیز دیگری پردازیم. آیا این اندیشه سقراط و هشدار پیوسته و خوف مکرر او از بدام افتادن آلکیبیادس در دیگری، در حقیقت حدیث نفس وی است و او ناخواسته برای شناخت خود و بلکه آموزش خود به شاگرد خویش بتدریج از سر غفلت ناخواسته از خود دور شده و در دام بیگانه یا دیگری افتاده است؟!

اشراق روح ایرانی و آینه روح یونانی

چگونه میتوانیم روح خود را بشناسیم؛ چرا که اگر آن را بشناسیم خود را خواهیم شناخت. بگذار در این بیندیشیم که کدام چیزها چنان ساخته شده‌اند که اگر در آنها بنگریم، هم آنها را میبینیم و هم خودمان را؟ آلکیبیادس بدرستی پاسخ میدهد که بعقیده وی «آینه و امثال آن» چنین است.

۱۴۸ براساس سخن سقراط چنانچه کسی در چشم دیگری بنگرد، عکس خود را در آن میبیند؛ چنانکه گویی در آینه‌ی مینگرد. از اینرو آن جزء چشم را مردمک مینامند، زیرا تصویر نگرنده در آن نمایان میگردد. هرگاه چشمی در شریفترین جزء چشم دیگر که جزء بیننده هر چشمی است، یعنی در مردمک دیگری بنگرد، خود را در آن میبیند. برای یک آتنی سلحشور که در آینده فرمانده بر سپاه نام‌آوری خواهد



شد، این مردمک جز همان ایران و گردان و پهلوانان ایرانی نخواهد بود و باید چنین باشد، زیرا سقراط به وی چنین تعلیم داده بود تا خوب به جهان بنگرد و خویش را بهتر بشناسد.

پس همانگونه که خود سقراط چنین خواسته بود یونانی ناچار باید در روحی بنگرد؛ بخصوص در آن جزء روح که مکان قابلیت راستین یعنی دانایی و خردمندی است و یا دست کم در چیزی همانند آن و آن روح الهی است. الهی ترین جزء روح، جزئی است که دانایی و خردمندی در آن مکان دارد.

آری «آن جزء روح همانند ذات الهی است و اگر کسی در آن بنگرد و خدا و دانایی خردمندانه و دیگر چیزهای الهی را بشناسد و دریابد، میتوان گفت که خود را شناخته است» و «اگر خود را نشناسیم نخواهیم دانست که آنچه در ما و متعلق به ماست، به راستی در ما و متعلق به ماست.» پس آدمی در پرتو واحد میتواند هم خود را بشناسد و هم چیزهایی را که مال او هستند. ... و کسی که امور دیگران را نمیشناسد، از شناختن امور کشور ناتوان است.^(۹) کسی که میخواهد کشوری را بشناسد باید دیگر مردان را بشناسد و باید خود را بشناسد.

تربیت روح به زدایش زنگارهاست

آیا در این دشواری مواجهه با دیگری، آلفیادس قابلیت دارد به معرفت خویش دست یابد؟ آلفیادس دست پرورده پریکلس و شاگرد سقراط سپهسالار یونان و فاتح نبردهای آیدوس و زیکوس از یونانیها میگریزد و به معاشرت تیسافرن، سردار ایرانی، درمی آید. آلفیادس عیاش و هرزه و بی شرم و بی باک بود و سی سال داشت که سردار سپاه شد و از آتن به اسپارت گریخت و آنگاه دوستدار شاه ایران شد، ولی به او وفادار نماند. سقراط از آلفیادس که شاگرد پریکلس و خود اوست میخواهد که به شاهزادگان ایرانی تاسی کند تا شکوه و فرهیختگی شاهان، کم خردی و کمبودی او را نمایاند. آلفیادس معشوق سقراط بود. سقراط در برابر دیگران مغرور و بی نیاز و خود را از خانواده و نسبی با افتخار میدانست و به استاد خویش پریکلس که یاور اوست مباحثات میکرد. در ابتدا گفته شد که او میخواهد بداند از

۱۴۹



سیدموسی دیباج؛ طرف سقراط و طرف ما (ملاحظات تاریخی سقراط درباره هویت ایران و ایرانی)

چه روی سقراط مانند دیگر دوستداران او نیست که وی را رها کرده‌اند، بلکه در عشق خویش به آلکیبیادس پایدار و ثابت‌قدم است، سقراط در پاسخ او گفته بود: «اگر میدیدم به مزایایی که اندکی پیش برشمردم قناعت میورزیدی و خواهان بیش از آن نیستی، یقین بدان که عشق تو را از دل بدر می‌کردم». آلکیبیادس باید خواسته‌بی‌واری یونانی یا جهانی می‌داشت تا سقراط بدو عشق میورزید.

اگر آلکیبیادس بخواهد در میدان سیاست به روشی نیکو گام بردارد، باید بکوشد تا مردمان را از قابلیت و دانایی بهره‌ور سازد. چه نیکبختی جامعه به قابلیت و دانایی است نه به حصار استوار و کشتی جنگی و بندرگاه مجهز و سرزمین پهناور.

سقراط می‌گوید: نه تنها نوجوانی چون آلکیبیادس بلکه مردان کامل نیز تا هنگامی که از دانایی و قابلیت بهره‌برنگرفته‌اند بهتر آن است که بجای فرمانروایی از مردم دانا و قابل فرمان ببرند. در این حال، برای آن کس که نداند بندگی سزاوارتر از سروری است، چه بهتر که او بندگی کند.^(۱۰)

همین سخن را کوروش به وجهی دیگر گفته است: برای تدارک مردان فرمانبردار هیچ چیز بهتر از آن نیست که کسی در نظر ایشان با خردتر از آنها شمرده شود.^(۱۱) وی به پروردگار خویش عرضه داشته بود خدایا! این چه یارانی است که من دارم! با یک خوراک مختصر و ساده میتوان قلوب ایشان را جلب کرد و چندان مطیع میباشند که بیش از آنکه بدانند فرمان چیست، اطاعت امر مینمایند. «اینک گمان نمیکنم سپاهیان بهتر از اینان بتوان آرزو کرد».^(۱۲)

همچنین اندرز سقراط به معشوق خویش این است که در فرمانروایی باید کوشد که هم خود از عدالت و خویشتنداری بهره‌برگیرد و هم دولت و جامعه عادل و خویشتندار گردند.

۱۵۰ از آلکیبیادس مظهر تربیت سقراطی گفتیم، پس بگذار از کوروش که برترین مظهر تربیت ایرانی زمان خویش است نیز سخنی چند بگوییم: در عین اینکه ما نمیدانیم کوروش از تعلیمات زرتشت آگاه بوده یا نه، اما این مسلم است که او یک موحد بوده و درباره وی در کتاب تورات بسیار به نیکی سخن گفته شده است. از همه توصیفات نیکوی بنی اسرائیل درباره کوروش مهمتر آنکه وی «شبان خداوند»

نام گرفته است. خداوند دربارهٔ کوروش میگوید که «او شبان من است و همهٔ اراده ما را به انجام خواهد رسانید.»^(۱۳) بنابراین، ولایت کوروش در زمان خویش، ولایتی شرعی محسوب شده است؛ چه قدرت شاهی او همانگونه که ایرانیان نیز بر این اعتقاد بودند از اهورامزدا نشئت یافته است و خداوند همه قدرت خویش را در او بودیعه نهاده تا نظمی جهانی پدید آورد. هخامنشیان به یهودیان اجازه دادند به وطن خود بازگردند؛ گویی آنها نیز هم‌باور یهودیان بودند که خداوند کوروش را برای تأسیس یک امپراتوری هدایت کرده است.

بنقل از گزنفون، کوروش معتقد بود نزد خدایان قوانین معتبری وجود دارد و بدون اعتنا به این قوانین دعای ما پذیرفته نخواهد شد؛ «همچنانکه نزد ما اگر کسی به خلاف قانون درخواستی نماید، پذیرفته نخواهد شد.»^(۱۴) آیا کوروش در نهان، خدای موسی(ع)، خدای یهوه را میپرستید که یک هزار سال بعد بر موسی ظاهر شده بود؟!

اراده‌های شرقی و غربی در عمل سیاسی

خواسته و ایده‌آل بنیادی کوروش آن عمل سیاسی است که منطبق بر رضایت خداوند و متحد با او و قانونش باشد. در برابر این ایده، اراده سیاسی دولت‌شهر آتن بمراتب نسبت به اراده خداوند و اراده و خواست فیلسوف از طرف دیگر بیطرف است و در ظاهر عمل سیاسی اراده آزاد دولتمرد و شهروند را مرعی میدارد. دیدگاه سیاسی کوروش مبتنی بر سازماندهی دولت‌شهر یونانی نیست. او بی‌چون و چرا باید از سولون و شعور یونانیها درباره شهر آگاهی داشته باشد، اما اختلاف جهان‌بینی وی و جهان‌بینی یونانی در اصل وجود شهر نیست. تاریخ به ما میگوید که کوروش در پی ساختن نوع خاصی از شهر نظیر بابل یا آتن با تعریف خاصی برای شهر نبوده است و در دوره او هنوز تعریف خاصی از پرسپولیس برای هخامنشیان مطرح نبوده است. در سنت ایرانی کوروشی حیات سیاسی پیش از آنکه در مفهوم شهر تجلی یابد، در ارتش و دولت دادخواه معنی مییابد.

پاسخ گفتن به اینکه آیا انسان هخامنشی آزادتر است یا شهروند آتنی در بدو امر

۱۵۱



بسیار ساده مینماید. اما آیا وجود حکومت دمکرات آتنی دلیلی بر رشد و بلوغ ذهن یونانی نیست؟ برای کوروش، کوشش جهانی جهت همزیستی مسالمت‌آمیز ملتها، مهمتر از سعی در جهت برقراری دموکراسی درون‌شهری است. برای وی آمیختن تیره‌های مختلف انسانی و ائتلاف ملتها برای یک امپراتوری جهانی ضروری مینماید. اما این ضرورت مبتنی بر ملاحظات عملی صرف نیست بلکه در اندیشه او احترام به اصل شجره واحده انسانی و شاخه‌های گوناگون مردم و نژاد آنها یک اصل اخلاقی متعالی است.

همچنین باید یادآور شد که علاوه بر دو اصل مذکور، عدالت و خویشتنداری ایرانیان بر اجتناب از «دروغ» در امور سیاسی حائز اهمیت است. بگفته هرودوت، ایرانیان دروغ گفتن را ننگین‌ترین کار میدانند.^(۱۵) در دینکرت، کتاب دینی، وظیفه شاه، رهانیدن انسان از فقر، نگرانی، نیاز، بیماری، پریشانی و بی‌سامانی است. مبارزه سخت بر علیه دروغ و قدرت دروغ و بی‌ایمانی و بی‌اخلاقی برعهده شاه است. داریوش یکم دعا میکند: «آمین که در این کشور نه دشمن، نه خشکسالی و نه دروغ بیاید و آمین که اهورامزدا این کشور را از شر دشمن، خشکسالی و دروغ محفوظ دارد»؛ آیا آلفکیبیادس میتواندست همچون شاهان ایرانی با دروغ بستیزد و دشمن این بزرگترین آفت انسانی باشد؟

بنقل از گزنفون در وصیت کوروش چنین آمده است: از خدایان بترسید که همه چیز را دیده و قادر به همه کار میباشند و این نظم و ترتب تغییرناپذیر و غیرقابل درک را در این جهان استقرار نموده‌اند که شکوه و عظمت آن، خارج از حد و وصف و بیان است. این وهم و ترس، شما را از هر خیالی که منافی دینداری و عدالت است، حفظ و حرس مینماید. بعد از خدایان، از مردم و از نسلهای آینده بترسید. «چون خدایان شما را در تاریکی مخفی ننموده‌اند و تمام اعمال شما دیده خواهد شد.»

۱۵۲ «مرا فوراً بخاک سپارید و آیا چه سزاوارتر از این که مرا به این مادر عمومی که تمام جهانداران عالم را پرورش میدهد، بسپارند و من که همواره مردمان را بسیار دوست داشته‌ام، چگونه نسبت به آنکه نعمتهای مردم از اوست و بزودی به او ملحق میشوم، دوستی و خوشوقتی نداشته باشم.»



خطاب شباهت‌آمیز سقراط به آلكیبيادس چنین است: «... و چون همواره به خدا چشم بدوزید، هم خود را خواهید دید و هم هر چیزی را که برای شما خوب است و مایه نیکبختی شماست.» وقتی آلكیبيادس میگوید به یاری سقراط توانسته است دریابد که خود حال آزادمرد و یا حال بنده را دارد، سقراط سخن وی را چنین تصحیح میکند: «بگو به یاری خدا».^(۱۶)

آلكیبيادس: از این پس من جای تو را خواهم گرفت و تو جای مرا. زیرا از این پس، من در پی تو روان خواهم شد و تو ناچاری تن به همراهی من بدهی. در واقع وی میخواهد از امروز فقط در راه عدل بکوشد. سقراط آرزو میکند او به مقصود برسد. ولی با تأسف ابراز میدارد که «با آنکه در نیکی نهاد تو تردید ندارم میترسم عشق فرمانروایی بر توده مردم آتن بر من و تو پیروز گردد و ما را تباه سازد».^(۱۷) همانگونه که چنین عشقی فیلیپ و اسکندر پسر جهاندار او را به دام انداخته بود و از عمل راستین سیاسی فاصله‌ها بوجود آورده بود و همچنانکه خشایارشا را غرور نابجا نسبت به یونان به قبول شکست در برابر دشمن واداشت؛ شکستی که هنوز تاریخ جهان از آن با اندوه یاد میکند.

آیسخولوس پدر روحی هرودوت در نمایشنامه *پارسیان* (یا *ایرانیان*) به سرزنش خشایارشا میکوشد و او را نکوهش میکند که شرم نداشته از اینکه به تندیسهای خدایان هتک حرمت کند و معبدها را بسوزاند، نپایشگاهها را خراب کنند و شمایلهای مقدس را واژگون و پایمال نمایند. اما همین آیسخولوس تاریخ را از زمان داریوش به شیواترین وجه اسطوره‌بی میسازد و بارها به ستایش داریوش میپردازد. از زبان هم‌نویان میگوید:

وه! چه زندگانی شکوهمند و سعادت‌آمیزی
در شهر امن ما برقرار میبود
هنگامی که آن پیر مجرب
مددکار، خیرخواه، پادشاه صلح‌جو
خدایگان داریوش بر کشور فرمانروایی میکرد.
پیش از، این براستی سپاهیان مغروری را

میدیدیم، آنان نظم و قانون را
همه جا در شهرها برپای داشتند...
چه بسیار شهرها را بدون عبور
از رودخانه هالیس
فتح کردند.^(۱۸)

سقراط و تعلیم عمل سیاسی یگانه

سقراط معتقد است چنانچه یونانیها به خداوند ایمان میداشتند و نادان نمیبودند، در آنصورت نه نیروی دریایی ایران میتوانست یونان را بدیده تحقیر بنگرد و به این سرزمین هجوم آورد و نه سپاهی دیگر. همان ایمان به خداوندی که رخنه و سستی در آن سبب آغاز شکست ایران شد. شاید بتوان گفت بی‌ایمانی ایرانیان سبب شد تا ایران، اروپا و آسیا را از دست بدهد.

آیسخولوس در تراژدی چنین میگوید: مردم خاک آسیا، از این پس، ترسی از شاه بر دل نخواهند داشت؛ «مردم خاک آسیا از این پس دیگر به حکم ایرانیان گردن نخواهند نهاد.»

سالهای سال سراسر خاک آسیا دیگر
از احکام ایران اطاعت نمیکنند
خراج نخواهند داد
و به فرمان فرمانروا
دیگر برای فرمانبرداری
سجده نخواهند کرد.^(۱۹)

ای خدایان مقدس جهان دوزخی، ای الهه زمین، ای هرمس [پسر زئوس] و تو
۱۵۴ ای پادشاه مردگان، روان داریوش را از قعر خاک به روشنایی فرا فرستید

آن روح را بسوی روشنایی گسیل دارید:

چه اوست که برای دردها دارویی میشناسد

به یاد آوریم هراس یونانی را که در سخن رهبر همنوایان آشکار میشود؛ این
هراس چون هراس مورخان مشحون از هوای ضد ایرانی نیست. هنگامی که



میخواهد از روح داریوش استمداد بجوید، از او میپرسد تا پس از این شکست خشایارشا راه سعادت بر مردم ایران بنماید و او این «پدر عادل» میگوید: راه این است که دیگر هرگز نباید به غرور به فکر جنگ با یونانیان بود. زیرا خاک نیز در کنار آنان جنگ برپا خواهد ساخت.

بعقیده افلاطون، یونانیان آن عصر در برابر سپاهیان ایران زبونی نشان دادند. مراد این نیست که در خشکی و دریا مردانه نجنگیدند، بلکه زبونی آنجا بود که از سه کشور تنها یکی به دفاع از یونان برخاست در حالی که دو کشور دیگر چنان فاسد شده بودند که حتی یکی از آنها به لاکدمون حمله برد تا بگذارد آن کشور در برابر دشمنان یونان قد علم کند. یونانیان نباید به حکومت قدرتی بیش از اندازه میدادند، بلکه باید در این اندیشه میبودند که جامعه آزاد و روشن بین و با خود هماهنگ باشد.

در دوران پادشاهی کوروش که ایران راهی میان استبداد و آزادی پیش گرفته بود، ایرانیان هم خود آزاد بودند و هم توانسته بودند اقوام بسیاری را تحت فرمان خود درآورند، حکمرانان زیردستان را تا اندازه‌یی آزاد گذاشته بودند و اصل برابری را رعایت میکردند... در میان آنان مردی روشن بین بود که میتوانست پیشنهادی عاقلانه بدهد، پادشاه بر او حسد نمیبرد و ابرو درهم نمیکشید بلکه او را در سخن گفتن آزاد میگذاشت و همه کسانی را که به او پندهای خردمندانه میدادند، محترم میداشت.

آتنی به یاد می‌آورد کوروش با اینکه سرداری بزرگ و میهن پرست بود، به تربیت فرزندان و اداره امور خانه خود اعتنایی نداشت. او از جوانی همه عمر خود را در میدان جنگ و در میان سربازان گذرانده و فرزندان خود را به زنان سپرده بود. زنان معتقد بودند که فرزندان پادشاه از آغاز تولد از هر حیث کامل و نیکبختند.

ایرانیان قومی گله‌دار و فرزندان سرزمینی کوهستانی بودند و در پرتو آداب و رسومی خاص، شبانانی هشیار و نیرومند به بار می‌آمدند و در وقت لازم، سختیهای میدان جنگ را باسانی تحمل میکردند. ولی کوروش غافل از این بود که فرزندان در زیر دست زنان و خواجه‌سرایان به روشی دیگر پرورش مییابند و بی‌آنکه کسی را یارای آن باشد که پندی به آنان دهد بسوی تباهی میروند.

با ظهور داریوش و شش تن همپیمان او قدرت بدست پارسیان افتاد. داریوش نه

۱۵۵



سیدموسی دیباج؛ طرف سقراط و طرف ما (ملاحظات تاریخی سقراط درباره هویت ایران و ایرانی)

شاهزاده بود و نه در ناز و نعمت بزرگ شده بود، همین که بر تخت پادشاهی نشست، کشور را به هفت بخش تقسیم کرد و هر یک از هم پیمانانش را به حکومت بخشی گماشت. آتنی میگوید: داریوش قوانینی وضع کرد و به هموطنانش اطمینان داد که کشور را بر طبق آن قوانین اداره خواهد کرد. میان مردم تا حدی مساوات برقرار ساخت و مستمری نقدی را که کوروش به پارسیان وعده داده بود بصورت قانون درآورد و با خرج پول و دادن هدیه، علاقه و محبت پارسیان را به خود جلب کرد. داریوش توانست کشور را به وسعتی برساند که هنگام فوت کوروش داشت. پس از داریوش، خشایارشا که شاهزاده‌ی تن‌پرور بود به سلطنت رسید. حق داریم روی به داریوش کنیم و بگوییم ای داریوش! چرا از غفلت و اشتباه کوروش پند نگرفتی و خشایارشا را به حال خود گذاشتی؟!

بعقیده آتنی نباید گفت سرنوشت چنان خواسته بود، بلکه باید آن را نتیجه زندگی زشتی شمرد که فرزندان توانگران و فرمانروایان مستبد پیش میگیرند...

اینجا عدالت اقتضا میکند بگوییم که شما لاکدمونیان در تربیت توانگران، همه از دستوری که قانونگذار شما از خداوند الهام گرفته و به شما داده است، پیروی میکنید. حق نیز همین است که در کشور هیچکس بسبب ثروت یا نیروی بدنی یا زیبایی جسمی برتر از دیگران بشمار نیاید، بلکه یگانه مایه برتری، قابلیت انسانی باشد. قابلیت انسانی نیز نباید مایه برتری شمرده شود، اگر با خویشنداری توأم نباشد.

آتنی خود سخنش را درباره ایران با نظر خویش درباره حکومت خودی کامل میکند و میگوید: بیش از این درباره ایران سخن نمیگوییم. چه همین قدر روشن شد که بردگی کامل از یکسو و استبداد بی‌حد و قید از سوی دیگر، آن کشور را به چه حال افکنده است.

۱۵۶ اکنون باید به همان روش شیوه حکومت آتن را بررسی کنیم و نشان دهیم که کشوری که در آن آزادی بی‌حد و حصر و بی‌اعتنایی به همه سازمانها و مقامات دولتی حکمفرماست به مراتب بدتر از کشوری است که به دست بیگانه ولی با اعتدال و میانه‌روی اداره شود. هنگامی که ایرانیان به یونان و شاید بتوان گفت بر سر همه ساکنان اروپا، هجوم آوردند (در کشور ما قانون اساسی کهن پا برجا بود و مردم به قوانین و

سازمانهای دولتی احترام می‌گذاشتند. سپاه دشمن همه را به وحشت انداخته بود و به همین سبب مردم کشور ما از قوانین و مقامهای دولتی بیش از پیش اطاعت میکردند. ده سال پیش از جنگ دریایی سالامیس، داتیس در رأس سپاهی از ایران به سرزمین ما هجوم آورد.

در گذشته با اینکه ناتوانتر از دشمن بودند با جنگی نومیدانه بر دشمن ظفر یافتند. بدینجهت چاره را در آن دیدند که این بار نیز به خود پناه ببرند و از خدا یاری بخواهند... که همه با رشته اتحاد به یکدیگر بسته شوند. علت اصلی این امر از یکسو ترسی بود که از دشمن داشتند و از سوی دیگر ترس خاصی بود که قوانین آن روزی در درون آنان برانگیخته بود؛ همان ترسی که در آغاز بحث بنام «شرم» خواندیم و گفتیم تنها کسی میتواند از قابلیت انسانی بهره‌مند شود که این ترس در دل او راه یافته باشد، در حالی که توده مردم از آن بی‌خبرند.

همه این سخنها راست است. مگیلوس عزیز، چون تو نیز درباره کشور ما مانند اسلاف خود می‌اندیشی، همه وقایعی را که در آن زمان روی داد برای تو تشریح کردم. اکنون تو و کلینياس در آنچه گفتم نیک بیندیشید و ببینید آیا پیوند این سخنها را با بحثی که درباره قانونگذاری پیش گرفته‌ایم درمیابید یا نه. زیرا منظور من تشریح وقایع تاریخی نیست، بلکه میخواهم با ذکر آنها، وضع خودمان را روشن کنم. اگر به سرگذشت ما و ایرانیان نیک توجه کنید، خواهید دید که هر دو از پای درآمده و تباہ شده‌ایم الی آخر.

نتیجه آنکه برخلاف آنچه برخی مورخان پنداشته‌اند، یونانیان از ایرانیان متنفر نبوده‌اند، بلکه همواره به ایرانیان، قدرت حکومت و برخوردارى مالی و اقتصادی و نظامی آنان غبطه می‌خوردند. آنها خویشان را از طریق آن دیگری که ایران و ایرانی بود میشناختند و دانایی به خویش و حرمت خویش را از دانایی به دیگری و احترام به او و غبطه به او جدا نمی‌پنداشتند. انسان یونانی میداند که از شرق می‌آید و ریشه او در شرق است. هومر در *ایلیاد* میگوید:

ای هرا، فرونشان خشمی را که تو را به خدایان برانگیخته است
هرگز این دو پهلوان در یک سرافرازی

۱۵۷



همدست نخواهند بود^(۲۰)

هومر در شعر خویش، آرزوی پیروزی یونانیان بر آسیا را تصویر میکند. تاریخ اروپا شهادت می‌دهد اروپائیان در نگاه به شرق و افتخار به جهان شرق کمتر به یونان قدیم تاسی بسته‌اند. اما ما میدانیم که اروپا همچنان کودک و مادر او آسیاست. آسیا همچنان سرچشمه است و اروپا را سرپرستی مادرانه میکند. بدون چشمه‌های حیات و زندگی آسیایی، عقل و شعور اروپایی نمیتوانست سربرآورد و متعالی شود. البته کودکی اروپا امری پایان‌ناپذیر است و نمیتوان گفت که مخصوص به دوره‌ی بوده و اکنون این امر تمام شده و این کودک دیگر بزرگ شده است!

نتیجه‌گیری

سقراط مظهر خودشناسی آتنی و یونانی است که رأی وی درباره‌ی خویشتن آتنی و یونانی آغاز خودشناسی تاریخی است و علم به این خودشناسی که در رساله‌های گوناگون افلاطون انعکاس یافته است شاید بتواند بیش از هر چیز دیگر، ما را در زمینه تحقیق درباره‌ی هویت تاریخی انسان ایرانی یاری رساند و بنوبه خود پایه‌ی برای انسان‌شناسی فلسفی ایرانی باشد، بنحوی که برترین تعریف ایران و انسان ایرانی را بدانسان که تاکنون در نوشته‌های شرق‌شناسان ارائه شده است، تصحیح و تنقیح نموده و مبانی فلسفی برای این انسان‌شناسی تمهید و پیشنهاد نماید.

در آثار کلاسیک یونانی از جمله رساله‌های افلاطون، دو رساله مهم *آلکیبیدس* و *قوانین* بیش از دیگر منابع مورد استناد است. با تحقیق در محتوی این دو رساله درمی‌یابیم که اندیشه سقراطی درباره‌ی انسان ایرانی و ایران زمین در آخرین مراتب خودآگاهی سقراطی نهفته است و خودشناسی ایرانی از لوازم خودشناسی سقراطی و آگاهی او به خویشتن خویش است.

۱۵۸

این نکته دیالکتیکی اهمیت تعریف حدی فلسفی درباره‌ی هویت ایرانی را دو چندان می‌سازد، زیرا بدین شیوه با استمداد از خودآگاهی سقراطی، تعریف درباره‌ی هویت خود و خودشناسی خودی را از مرتبه انتزاعی به مرتبه اکتشاف حقیقی آن نزدیک می‌سازیم.



در مقابل، برای یک ایرانی نیز سقراط یک بیگانه است. به هر حال سقراط یک فیلسوف آتنی است لیکن میتوان سخن غیر مصرح و توأم با کنایه وی را در تعریف خود ایرانیان و تعریف انسان ایرانی و ماهیت حکومت ایرانی مورد استناد قرار داد؛ هر چند که همچنان او یونانی و ما ایرانی هستیم.

پی نوشتها:

۱. ر.ک: مجموعه مقالات سمینار سقراط، فیلسوف گفتگو، مقدمه و اصلاحات سیدموسی دیباج.
۲. افلاطون، دوره آثار افلاطون، آپولوژی، ص ۱۷ و ۱۸.
۳. همان، الکیبیادس، ج ۳، ص ۶۹.
۴. همان، ص ۶۲۹.
۵. همان، ص ۶۷۵.
۶. همان، ص ۶۳۶.
۷. برخی چون ژرار اسرائیلی که به توهم تضاد میان آتن و امپراتوری هخامنشی عقیده دارد بنحو تناقض آمیزی اظهار میدارد که هیچگاه این تعارض و تضاد میان شهر یونانی و حکومت جهانی ایرانیان آشکار و عیان نگردید! (ر.ک: اسرائیل، ژرار، کوروش بزرگ: بنیانگذار امپراتوری هخامنشی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۲۰).
۸. الکیبیادس، ص ۶۵۶.
۹. همان، ص ۶۷۴.
۱۰. همان، ص ۶۸۳.
۱۱. گزنفون، تربیت کوروش، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ص ۴۷.
۱۲. همان، ص ۶۶.
۱۳. کتاب مقدس تاریخ ادیان ابراهیمی را بالجمله بیان میکند و حکایتهای مربوط به زندگی ابراهیم(ع) (دو هزار سال پیش از اسلام) و فرزندان اوست. امتیاز حکایتهای کتاب مقدس از کتب دیگر تاریخی هرودوت، گزنفون و کنزیاس و استرابون و دیودور و آریان تضمین «هدایت خداوندی» است. در تضمین هدایت خداوندی رویدادهای انسانی، سیاسی و اجتماعی همه از برای کشف نور بیان میشود. پیامبران بنی اسرائیل در بیان رویدادهای انسانی راه انسان را بر انوار و اسماء الهی میگشایند. این بیان رویدادها دیگر تفسیر صرف تاریخی نیست بلکه حتی چنانچه تفسیری از تاریخ باشد در دل خویش حامل خواست و اراده تدوینی و تکوینی خداوند است.
۱۴. تربیت کوروش، ص ۴۱.
۱۵. کتاب یکم، بندهای ۱۳۶ - ۱۳۸. هرودوت «پدر تاریخ غیرنظری» است و گزنفون «پدر نظریه تاریخی» است. هرودوت درباره تاریخ ایران در تواریخ (Histories) آورده است: در دوره او که متولد هالیکلرناس شهر یونانی آسیای صغیر است، خشایارشا و پنج سال پس از واقعه سامیس زاده شده است. ملکه آرتامیس بر هالیکلرناس فرمان میراند؛ سرزمینی که مورد علاقه هخامنشها و وفادار به آن بوده است. آرتامیس بسیار مورد احترام هرودوت است: از فرماندهان خشایارشا آرتامیس است که نهایت ستایش مرا برانگیخته است؛ چه او زنی بود که در برابر یونان ایستاد. (کتاب هفتم، بند ۹۹) بدنیست یادآور شویم زمان سفر هرودوت به آسیا تقریباً یک قرن پس از تولد کوروش بوده است.



۱۶. مجموعه آثار، آکلبیادس، ج ۳، ص ۶۸۳.
۱۷. ر.ک: همانجا.
۱۸. آیسخولوس، ایرانیان، ترجمه کامیاب خلیلی، ص ۴۴ و ۴۵.
۱۹. همان، ص ۳۴.
۲۰. هومر، ایلیاد، ترجمه جلال‌الدین میرکزازی، سرود بیست و چهارم.

منابع:

۱. آیسخولوس، ایرانیان، ترجمه کامیاب خلیلی، ۱۳۵۶.
۲. افلاطون، دوره آثار، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۷.
۳. اسرائیل، ژرار، کوروش بزرگ: بنیانگذار امپراتوری هخامنشی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۰.
۴. دیباج، سیدموسی، پرسش فلسفی ایرانی بودن چیست؟ تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، چ ۲، ۱۳۸۰.
۵. کلباسی، حسین، «مبادی پرسش سقراطی»، سقراط، فیلسوف گفتگو، تهران، ۱۳۸۱.
۶. گاتری، دلبیو کی، سی، سقراط، زندگی و شخصیت، دیدگاه‌های فلسفی، ترجمه حسن فتحی، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۸.
۷. گزنفون، تربیت کوروش، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، نشر افسون، ۱۳۷۹.
۸. _____، خاطرات سقراطی، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۳.
۹. مجموعه مقالات، سقراط، فیلسوف گفتگو، مقدمه و اصلاحات سیدموسی دیباج، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۱.
۱۰. هرودوت، تواریخ، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، نشر، اساطیر، ۱۳۸۹.
۱۱. هومر، ایلیاد، ترجمه جلال‌الدین میرکزازی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۳.